


## A Critical Study of the Position of Qutb in Sufi Paths Based on the Teachings of Islamic Theology and Mysticism

✉ **Ali Ranjbar**  / PhD Student of Religions and Mysticism, The Imam Khomeini Institute for Education and Research  
ali\_ranjbar\_59@Yhoo.com

**Hossein Mozaffari** / Assistant Professor of Mysticism, The Imam Khomeini Institute for Education and Research  
**Received:** 2023/03/19 - **Accepted:** 2024/09/07  
mozaffari48@Yahoo.com

### Abstract


Sufi paths are a social reflection of the educational dimension of Islamic Sufism and mysticism, and the position of Qutb is considered the highest position in the structure of these paths. This position, which is actually based on the issue of the perfect human being and his position in the world system, has become a tool for some leaders of Sufi paths to deceive their disciples and has caused numerous individual and social harms. Using the analytical-descriptive method, this article reviews and examines the claims of Sufi Qutbs regarding their status. Sufi Qutbs believe they have great guardianship over their followers. They consider it permissible for their followers to prostrate before the Qutbs and to imagine their faces while repeating the names God. They believe the followers should blindly obey their commands. However, these claims are incompatible with the teachings of Islamic mysticism and theology, because some of these positions are only for perfect humans and the infallibles Imams. In fact, claiming some of these positions is not permissible even for the infallibles Imams.

**Keywords:** Qutb, Qutb's position, Sufism, theology, mysticism.

## بررسی انتقادی جایگاه قطب در طریقت‌های صوفیه بر اساس آموزه‌های کلام و عرفان اسلامی

ali\_ranjbar\_59@Yhoo.com



mozaffari48@Yahoo.com

علی رنجبر  / دانشجوی دکتری ادیان و عرفان مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی \*

حسین مظفری / استادیار گروه عرفان مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی \*

دریافت: ۱۴۰۲/۱۲/۲۹ - پذیرش: ۱۴۰۳/۰۶/۱۷

### چکیده

طریقت‌های صوفیه بازتاب اجتماعی بعد تربیتی تصوف و عرفان اسلامی هستند و مقام قطبیت بالاترین جایگاه در ساختار این طریقت‌ها به‌شمار می‌رود. این مقام که در واقع بر مسئله انسان کامل و جایگاه آن در نظام عالم بنا شده، دستاویز برخی از سردمداران طرق صوفیه برای فریب مریدان قرار گرفته و آسیب‌های فردی و اجتماعی متعددی را به‌وجود آورده است. این مقاله با روش تحلیلی - توصیفی به نقد و بررسی دعای اقطاب صوفیه درباره مقام و جایگاه ایشان پرداخته است. اقطاب صوفیه معتقد به مرتبه بالایی از ولایت برای خود هستند. آنان سجده در برابر خود و نیز تصور صورت خود را به هنگام ذکر، جایز می‌دانند. آنان معتقد به اطاعت بی‌چون و چرا از دستورات خود هستند. اما این دعای با آموزه‌های عرفان و کلام اسلامی ناسازگار است؛ زیرا برخی از این مقامات مختص انسان کامل و معصومان  است و ادعای برخی دیگر از این مقامات، حتی درباره معصومان  هم جایز نیست.

کلیدواژه‌ها: قطب، جایگاه قطب، تصوف، کلام، عرفان.

انسان دارای دو بعد جسم و روح است. هر کدام از این ابعاد وجودی انسان نیازهای ویژه خود را دارد. آموزه‌های عرفان اصیل اسلامی که برگرفته از مکتب اهل بیت علیهم‌السلام است، بهترین پاسخ به نیاز روحانی و معنوی انسان است. اما اقطاب طریقت‌های صوفیه بر اساس تفسیر نادرست از رابطه شریعت و طریقت دین، خود را راهبران طریقتی سالکان و جست‌وجوگران معنویت دانسته‌اند. آنان با بیان عقاید، آداب و رسوم خاصی، مدعی مقام و جایگاه بالایی برای خود در امر هدایت باطنی سالکان الی الله شده‌اند.

این تحقیق به نقد و بررسی دعوی اقطاب صوفیه درباره مقام و جایگاه خود، بر اساس آموزه‌های کلام و عرفان اسلامی پرداخته است.

بحث از مقام قطبیت چون با مسئله ولایت در عرفان اسلامی پیوند وثیقی داشته، و نیز اصطلاح قطب در برخی از آثار مشیر به این مقام است، در غالب کتب مربوط به انسان کامل و مسئله آداب و رسوم صوفیان، همچون *عوارف المعارف* سهروردی، *مصباح الهدایة* عزالدین محمود کاشانی، *اوراد الاحباب* باخرزی، *ولایت‌نامه* سلطان محمد گنابادی، *نقد صوفی* محمدکاظم یوسف‌پور و نیز کتب عرفان عملی، همچون *مشرک الارواح* روزبهان بقلی، *منازل السائرین* خواجه عبدالله انصاری و شروح آن، و کتب عرفان نظری، همچون *فصوص الحکم* و *فتوحات و رسائل* ابن عربی و آثار برخی از شاگردان وی از آن بحث شده است. برخی از ناقدان جریان تصوف، مقام قطبیت را در آثار خود مورد نقد و بررسی قرار داده‌اند. برخی از این آثار عبارتند از: *کتاب رازگشا*، اثر کیوان قزوینی. این کتاب دربردارنده پرسش‌هایی درباره تصوف، به‌ویژه فرقه گنابادیه و اسرار آنها و اعمال و اصطلاحات صوفیان است. *کتاب سیری در تصوف*؛ در شرح حال مشایخ و اقطاب، اثر نورالدین مدرسی چهاردهی. هدف از تدوین این کتاب رهایی صوفیان از بند اوهام و دعوی گزاف مسندنشینان تصوف است. *کتاب رهبران ضلالت*. این کتاب، اثر علی امیرمستوفیان است، که در رد بر بابت و صوفیه نوشته است.

## ۱. مفهوم‌شناسی «قطب»

### ۱-۱. در لغت

معانی «قطب» که در کتب لغت بیان شده عبارت‌اند از:

۱. ملاک و مدار چیزی (عمید، ۱۳۸۹، ص ۸۱۷).
۲. مهتر و سردار قوم که مدار کار بر وی باشد (دهخدا، ۱۳۷۲-۱۳۷۳، ج ۱۱، ص ۱۵۵۴۶).
۳. ستونه آهنی آسیا؛ آهنی که سنگ بالا بر گرد آن گردد (دهخدا، ۱۳۷۲-۱۳۷۳، ج ۱۱، ص ۱۵۵۴۶).
۴. ستونه آسیا و چرخ و کوبی ساکن نزدیک فرقدان و مهتر که مدار کار بر وی باشد (کی‌منش، ۱۳۶۶، ص ۷۷۱).
۵. آهن سنگ زیرین آسیاب که سنگ بالای آسیاب بر روی آن می‌چرخد (بستانی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۶۹۹)؛ یعنی میخ و عمود آهنی که در وسط سنگ زیر آسیاب قرار دارد و نگهدارنده سنگ بالای آسیاب است که بر محور آن می‌چرخد. بنابراین «قطب» در لغت، با توجه به معانی بیان شده برای آن، به‌معنای ملاک و محور چیزی است.

## ۱-۲. در اصطلاح

«قطب» در اصطلاح صوفیه، شیخ و سرور اولیای وقت است (شهیدی، ۱۳۷۳، ج ۶ ص ۳۴۵). «قطب» کسی است که «تربیت و ارشاد مردم خود را بر عهده دارد و آنان را به فیض می‌رساند و هیچ‌کس را محروم نمی‌گذارد» (شهیدی، ۱۳۷۳، ج ۶ ص ۳۴۵ و ۳۴۶).

از نگاه صوفیه، قطب در تمام ازمه موضوع نظر خدای تعالی است و طلسم اعظم به او داده شده است و او در کون و اعیان، و ظاهر و باطن ساری است؛ همچون سریان جان در کالبد (جرجانی، ۱۴۱۱ ق، ج ۶ ص ۷۶). مولوی درباره جایگاه قطب می‌گوید: قطب «از اولیاء الله است و به منزله روح عالم وجود است و اهل حل و عقد امور و ارشاد و هدایت عباد است و دانای طلسم اعظم است» (مولوی بلخی، ۱۳۸۴، ص ۱۵۱۷).

در روایات، ائمه اطهار علیهم‌السلام به‌مثابه قطب عالم هستی معرفی شده‌اند: برای نمونه، حضرت علی علیه‌السلام درباره شایستگی خود نسبت به مقام خلافت می‌فرمایند: «ما والله، لقد تقمصها فلان و انه ليعلم ان محلی منها محل القطب من الرّحی» (نهج البلاغه، ۱۴۱۴ ق، ص ۱۷۵)؛ آگاه باشید! به خدا سوگند، فلانی جامه خلافت را بر تن کرد، در حالی که می‌دانست جایگاه من نسبت به خلافت، همچون محور آسیاب است.

پس می‌توانیم بگوییم: «قطب» در اصطلاح به‌معنای ولی و انسان کاملی است که مدار عالم هستی و مدنظر خداوند است و هدایت سالکان الی الله را بر عهده دارد.

## ۲. جایگاه قطب در سلسله‌های مشهور صوفیه

یکی از اساسی‌ترین عقاید طریقت‌های صوفیه اعتقاد آنان به قطب و پیروی از اوست. اقطاب طریقت‌های صوفیه مدعی جایگاه و منزلت ویژه‌ای برای خود هستند. با توجه به آثار طریقت‌های مشهور صوفیه، می‌توان به دو دسته از مقامات عام و خاص برای اقطاب اشاره نمود. منظور از «مقامات عام» مقاماتی است که درباره جایگاه همه اقطاب ادعا شده است. «مقامات خاص» هم مقاماتی است که تنها برای برخی از اقطاب، توسط خود وی یا مریدانش بیان شده است.

### ۱-۲. مقامات عام

در ذیل به دعاوی عام اقطاب صوفیه که نشان‌دهنده نوع اعتقاد آنان درباره مقام و جایگاهشان است، اشاره می‌شود:

#### ۱-۱-۲. ولایت قطب

از جمله مباحث مهم طریقت‌های صوفیه، به‌ویژه طریقت‌های شیعی، بحث «ولایت اقطاب» است. از دیدگاه طریقت‌های صوفیه، اقطاب دارای مقام ولایت هستند. اما درباره اینکه ولایت قطب از دیدگاه آنان، چه نوع ولایتی است، به برخی از عبارات آنان در این زمینه اشاره می‌شود:

از سخنان برخی اقطاب صوفیه چنین استفاده می‌شود که آنان، خود را دارای ولایت مطلقه می‌دانند. برای نمونه، ملاعلی گنابادی (نورعلیشاه ثانی)، از اقطاب صوفیه گنابادی، در فرمان جانشینی فرزندش می‌گوید:

بر فقراء راه و طالبین بانبتاه و مخصوصین آگاه پوشیده نماند که چون فرزندی جناب مستطاب هدایت‌مآب حجی شیخ محمدحسن صالح علیشاه بعد از رحلت این ضعیف در حیات خود، مطاع کل و مظهر تام خواهند بود، امر ولایت و خلافت کلیه در این صورت در رحلت من منتقل به آن جناب خواهد بود (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۰، ص ۷۷).

چنان‌که از این سخن استفاده می‌شود، نور علیشاه ثانی معتقد به ولایت کلیه برای خودش و نیز فرزندش (صالح علیشاه) بوده است. از نظر کیوان قزوینی که روزی از بزرگان و شیوخ مجاز طریقت گنابادیه بوده، اما سرانجام مستبصر شده و از آن طریقت برگشته است، قطب ادعا دارد که «من دارای همان باطن ولایت هستم که خاتم الانبیاء داشت» (قزوینی، بی تا، ص ۴۰۵).

برخی از اقطاب با تقسیم ولایت به دو نوع «شمسیه» و «قمریه»، ولایت معصومان علیه السلام را شمسیه و قطب را دارای ولایت قمریه دانسته‌اند. علی تاینده، از اقطاب طریقت گنابادیه، در کتاب خورشید تاینده می‌نویسد:

مقام ولایت را نیز به اعتبارات مختلف، بر حسب درجات متفاوت تقسیم کرده‌اند که از جمله، تقسیم آن به «عامه» و «خاصه» است... همچنین آن را به «کلیه شمسیه» و «جزئیة قمریه» تقسیم کرده‌اند. ولایت کلیه شمسیه ولایت کسانی است که همچون خورشید نورشان از خود و بالذات است، در حالی که ولایت جزئیة قمریه مربوط به اولیای جزء است که همچون ماه، نور ولایت خویش را از خورشید می‌گیرند و ولایتشان بالعرض است، نه بالذات. بالاترین مرتبه ولایت و قرب به حق، ولایت مطلقه کلیه شمسیه می‌باشد که مقام ذوات مقدس چهارده لطفه معصومین علیهم السلام است (تاینده، ۱۳۷۷، ص ۱۴).

علی تاینده در این عبارت، به دو نوع ولایت کلیه شمسیه و جزئیة قمری اشاره کرده است. وی ولایت چهارده معصوم علیهم السلام را ولایت شمسیه و بالذات، و ولایت اولیای جزء را قمری و بالعرض دانسته است. منظور ایشان از اولیای جزء اقطاب صوفیه است؛ چنان‌که در ادامه می‌گوید:

اما اولیای جزء و خواص اصحاب که مستقیماً تحت تربیت ائمه معصومین علیهم السلام بوده‌اند و یا به واسطه صحیح رشته ارادت و تربیتشان به ایشان می‌رسد، در حد مراتب استعدادیه خود و بر حسب نص صریح از جانب آن ذوات مقدس مأمور به دعوت و ارشاد و تزکیه قلوب می‌باشند (تاینده، ۱۳۷۷، ص ۱۶).

مجدالاشرف، از اقطاب طریقت «ذهبیه»، در کتاب تحفه الوجود می‌نویسد:

سلسله ولایت الهیه در هر عصر دو شعبه دارد: یکی به‌طور کلیت که آن را «ولایت کلیه مطلقه الهیه» نامیده‌اند. ثانی به‌طور جزئیت که آن را «ولایت جزئیة» نامیده‌اند. به‌عبارت آخری، اول را «ولایت شمسیه الهیه» و ثانی را «ولایت قمریه» می‌نامند (مجدالاشرف، نسخه سنگی، ص ۶-۷).

در ادامه می‌گوید:

ولایت جزئیة اقتباسی است از مشکوه صاحب ولایت کلیه شمسیه در هر عصر، مثل اقتباس قمر از شمس فی کل الزمان و نوربخشی دارد به اجزای عالم. پس اولیای جزء هر یک در عصر خود، مقتبس و نوربخش‌اند و منافاتی با تصرف شمس در عالم ندارد. کل بحسبه. تصرف شمس جوری است، تصرف قمر جوری. به هیچ وجه، دخل به یکدیگر ندارند (مجدالاشرف، نسخه سنگی، ص ۹-۱۰).

راز شیرازی، قطب سی و پنجم طریقت «ذهبیه»، درباره ولایت قطب می‌نویسد:

چون شخص حجةالله که صاحب فقر حضرت محمد است - جلت عنایتها - کنون بامر الله تعالی در حجاب بشریت و غیبت است، لهذا شخص ولی جزء که مرآت شمس وجه مبارک اوست، به ولایت قمریه همیشه در بین مخلوق حاضر است و از جانب سنی آن جوانب... حکم و امر اوست در تربیت عالم و آدم، بل جمیع اشیاء امکانیه. از این جهت گفته‌اند: مربی عالم قمر است و کسب نور از شمس دارد (راز شیرازی، نسخه سنگی، ص ۳۹).

راز شیرازی در این عبارت، ولایت را بعد از غیبت امام مهدی علیه السلام بر دو نوع دانسته: شمسیه و قمریه. ولایت اهل بیت علیهم السلام را شمسوی و ولایت اقطاب صوفیه را قمری و تابع ولایت شمسوی بیان کرده است.

### نقد و بررسی

«ولایت» در اصل و بالذات مختص خداوند متعال است که خالق و مالک هستی است. خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ» (شوری: ۲۸). در آیه دیگری می‌فرماید: «أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (شوری: ۹).

در مرحله بعد، حق تعالی ولایت را به پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام عطا فرموده است. در آیه ۶ سورة احزاب، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اولی از خود مؤمنان نسبت به امورشان معرفی شده‌اند: «التَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ». در آیه‌ای دیگر خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أَوْلَى الْأَمْرِ مِنكُمْ» (نساء: ۵۹). در این آیه خداوند به اطاعت از خودش و رسول او و نیز صاحبان امر (امامان معصوم علیهم السلام) امر کرده است. در آیه ۵۵ سورة مائده، ولایت را از آن خدا و رسول او و کسانی می‌داند که در حال رکوع، زکات می‌دهند (یعنی حضرت علی علیه السلام): «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ».

ولایتی که خداوند به نبی اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام عطا فرموده مطلق است؛ زیرا اولی بودن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به امور مؤمنان و نیز امر به اطاعت از معصومان علیهم السلام به‌طور مطلق بیان شده است.

در دوره اول غیبت امام معصوم علیه السلام، به اتفاق بزرگان شیعه، بر اساس دلایل معتبر، چهار نفر مشخص امر نیابت خاصه حضرت مهدی علیه السلام را بر عهده داشتند. اما در دوران غیبت کبرا امر نیابت آن حضرت به‌طور عام به فقهای جامع‌الشرایط واگذار شده است. برای نمونه، در روایتی آمده است که اسحاق بن یعقوب مسائلی از حضرت مهدی علیه السلام پرسید. آن حضرت در پاسخ فرمودند: «وَ أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَأَقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا؛ فَإِنَّهُمْ حَجَّتَنِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حَجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ» (صدوق، ۱۳۹۵ق، ج ۲، ص ۴۸۴).

ولایت فقیه در امر حکومت و اداره جامعه است و نه در امری که مختص معصومان علیهم السلام است. امام خمینی علیه السلام درباره تفاوت ولایت فقیه با ولایت معصومان علیهم السلام می‌نویسد:

ثبوت الولاية للفقهاء من قبل المعصومين علیهم السلام في جميع ما ثبتت لهم الولاية فيه؛ من جهة كونهم سلاطين علي الأئمة، و لا بد في الإخراج عن هذه الكلية في مورد من دلالة دليل دال علي اختصاصه بالإمام المعصوم علیه السلام. (موسوی خمینی، ۱۳۴۸، ج ۲، ص ۶۵۳).

با توجه به مطالب بیان‌شده، در نقد ولایت اقطاب طریقت‌های صوفیه می‌گوییم: اگر منظور از ولایت مطلقه و کلیه قطب، که در عبارات برخی اقطاب بیان شده، همان نوع ولایت مطلقه معصومان علیهم السلام است. چنین ولایتی بر اساس آیات و روایات، تنها برای معصومان علیهم السلام ثابت است و اگر ولایت قطب در مرتبه‌ای پایین‌تر از ولایت کلیه و به‌عنوان ولایت قمری است، و بر اساس چنین ولایتی است که قطب به وضع آداب و رسمی برای خانقاه و پیروان طریقت می‌پردازد و یا باید به‌طور مطلق از قطب اطاعت نمود، در این صورت می‌گوییم: با توجه به اصل عدم ولایت «ان الاصل عدم ثبوت ولایت احد

علی أحد إلاً من ولّاه الله سبحانه» (نراقی، ۱۳۷۵، ص ۵۲۹)، چنین مرحله‌ای از ولایت نیازمند دلیل است، و حال آنکه دلیل و سندی در شریعت بر اثبات چنین نوع ولایتی برای قطب وجود ندارد و این ادعایی بی‌دلیل است.

ممکن است صوفیه در جهت ارائه دلیل، به بحث سلسله اجازات استناد کنند؛ زیرا آنان درباره اتصال سلسله اجازات اقطاب، بر معصوم<sup>ع</sup> تأکید دارند. برای نمونه، سیدهبه‌الله جذبی در رساله باب ولایت و راه هدایت، سرسلسله اقطاب صوفیه

گنابادی را به جنید بغدادی می‌رساند و جنید را مأذون به ارشاد مردم از جانب حضرت مهدی<sup>ع</sup> می‌داند. وی می‌نویسد: رشته اجازة این سلسله [گنابادیه] مترتب به حضرت شاه نعمت‌الله ولی و از ایشان منتهی می‌شود به حضرت جنید بغدادی که از بزرگ‌ترین عرفا و درک زمان حضرت هادی<sup>ع</sup> و حضرت عسکری<sup>ع</sup> را نموده و چون زمان او مقارن با زمان غیبت صغری امام زمان<sup>ع</sup> بوده و اجازة ارشاد از طرف قرین الشرف حضرت قائم<sup>ع</sup> نیز داشته، از این رو نزد عرفا به «شیخ الطائفة» و «اول الاقطاب فی الغیبه» معروف است (جذبی اصفهانی، ۱۳۸۱، ص ۱۰۰).

همچنین صالح علیشاه گنابادی در پاسخ به سؤال برخی از عقیده ایشان، خود را نایب مجاز اهل بیت<sup>ع</sup> دانسته، چنین می‌گوید: «از آدم دست به دست رسید تا عیسی<sup>ع</sup> و از عیسی به محمد<sup>ص</sup>. بعد به دوازده امام<sup>ع</sup> و امروز به اجازة به ما رسیده» (جذبی اصفهانی، ۱۳۸۱، ص ۲۳۳).

اما این مطلب نیز نمی‌تواند دلیلی بر اثبات ولایت قطب باشد؛ زیرا ادعای اتصال سلسله سند اجازات اقطاب به معصومان<sup>ع</sup> بر فرض صحت نیز تنها دلالت بر صلاحیت و جواز ارشاد دارد. «ولایت» مقامی الهی است که اساساً با تصمیم یک انسان غیر معصوم - هر چند خودش از اولیاءالله باشد - قابل انتقال به دیگری نیست.

## ۲-۱-۲. جایگاه قطب در تلقین ذکر

مسئله «ذکر الهی» نزد طریقت‌های صوفیه، در جهت سلوک الی الله، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در ذیل، به بیان برخی آداب و شرایط ذکر از نگاه طریقت‌های صوفیه، که نشان‌دهنده جایگاه قطب در امر ذکر است، اشاره می‌شود:

### الف. اجازة قطب در ذکر گفتن

از دیدگاه طریقت‌های صوفیه، تأثیر ذکر در صورتی است که با تلقین و اجازة قطب باشد، وگرنه بی‌اجازة تأثیری ندارد. شیخ‌نهر و کسنزانی، فرزند شیخ محمد کسنزانی، مؤسس طریقت «قادریه کسنزانی» درباره تلقین ذکر توسط قطب می‌گوید: همانا شیخ است که (روحاً) ذکر را تلقین می‌کند، و این تلقین سز اجازة یافتن مرید برای انجام اورادش می‌باشد و اگر تلقین او در کار نباشد وردی به‌جا آورده نمی‌شود و بدون این تلقین و بدون اجازة او، مرید اورادش را از روی چهل ذکر می‌کند و موجبی برای قوت ذکر و رشد یافتن مرید به جریان نمی‌افتد (کسنزانی حسینی، ۱۳۹۰، ص ۱۷۶).

ملاسلطان محمد گنابادی ذکر بی‌اجازة را موجب دور شدن از خدا دانسته، می‌نویسد:

بدون اخذ از صاحب اجازة الهیه مشغول عبادت یا اذکار شدن از طریق شیطان رفتن است... آن کس که در خانه بنشیند و بخواهد به خودسری و به خودرایی عبادت کند یا مشغول ذکر لسانی یا قلبی شود عمل آن کس شیطانی و باعث دوری از خدا و نزدیکی به سوی شیطان خواهد بود (گنابادی، ۱۳۸۰، ص ۱۰۳).

صالح علیشاه گنابادی نیز می‌گوید:

شخص ذاکر باید ذکر را از صاحب ذکر که مجاز باشد، اخذ نماید تا به دستور او دائماً متذکر و مؤثر باشد، نه اینکه خودش و خودرو یا از غیر صاحب اجازة تلقین یافته باشد که تأثیری در او نیست (گنابادی، ۱۳۷۶، ص ۲۵).

به گفته کیوان قزوینی، قطب می گوید:

هر اسم خدا را که من به مرید تلقین کنم و اجازه دهم که به دل یا زبان بگوید آن اسم، اسم خدا می شود در اثر اجازه من، و باقی اسماء الله اسم خدا نیست و با سایر الفاظ فرقی ندارند، مگر آنکه اسم شأنی خدایند (قزوینی، بی تا، ص ۴۰۷).

شیخ احمد فاروقی سرهندی، از بزرگان طریقت «نقشبندیه»، درباره اهمیت مسئله ذکر و شرط آن می نویسد: مبتدی طالب این راه را از ذکر گفتن چاره نبود که ترقی او مربوط به تکرار ذکر است، به شرط آنکه از شیخ کامل مکمل گرفته شود، و اگر مقرون به این شرط نبود بسا است که از قبیل او را ابرار بود که نتیجه آن ثواب است، نه درجه قرب که به مقربان تعلق دارد (فاروقی سرهندی، بی تا، دفتر سوم، مکتوب ۲۵).

در طریقت «چشویه»، درباره مسئله ذکر، آمده است:

[مرید] طبق دستور مرشد... لازم است که او را و اذکار ویژه‌ای در ایام و اوقات خاص به طور جهرا یا خفی بر زبان جاری سازد که این قبیل او را و اذکار بسیار مفصل و گاهی نیز محتوای دستور و تعلیم شیخی نسبت به شیخی دیگر و حتی دستور مرشدی در مورد مریدان مختلف خود، متفاوت است (آریا، ۱۳۶۵، ص ۲۰۳).

#### ب. تصور صورت قطب در هنگام ذکر

از جمله آداب ذکر در صوفیه، حضور صورت قطب در ذهن به هنگام ذکر است. زین العابدین شیروانی، از اقطاب طریقت «نعمت‌اللهیه» می نویسد: «پس در این حال باید که سالک در مجامع احوال و افعال و اقوال از مراقبه صورت مرشد غافل نشود. در هنگام ذکر و ورد و طاعت و خدمت، از وجه شیخ خود ذاهل نگردد» (شیروانی، ۱۳۳۹، ص ۳۷۱).

مؤسس طریقت «گنابادیه» می گوید: «تمام اهتمام مشایخ کبار در تربیت سلاک به ظهور این صورت بوده است. و چون از تمام عبادات با اثرتر در ظهور این صورت، ذکر قلبی را یافته‌اند، امر به دوام ذکر می نمودند» (گنابادی، ۱۳۸۰، ص ۱۱۰). شاه غلام علی دهلوی، از طریقه «نقشبندیه» نیز درباره آداب ذکر می نویسد: «وقوف قلبی در ذکر رکن است، طریق مشغولی آن است که اول استغفار صدار بکند، باز فاتحه بزرگان بخواند و صورت مرشد روبه روی دل داشته، ذکر بکند» (دهلوی، بی تا، ص ۱۸).

#### نقد و بررسی

دیدگاه اقطاب طریقت‌های صوفیه درباره ذکر الهی با معارف اسلامی ناسازگار است؛ زیرا آنان تأثیر اذکار لسانی و حتی قلبی را - چنان که ملاسلطان گنابادی به آن تصریح کرده - مشروط به اجازه خود دانسته‌اند. حال سؤال این است که اقطاب بر چه اساسی اجازه خود را در تأثیر داشتن اذکار الهی شرط دانسته‌اند؟ هیچ سندی در آیات و روایات بر این مطلب دلالت ندارد که اذکار منقول از معصومان علیهم‌السلام را باید افرادی به عنوان قطب و مرشد اجازه دهند تا در جهت سلوک الی الله تأثیر داشته باشند، وگرنه گفتن اذکار بدون چنین اجازه‌ای شیطانی و سبب دور شدن از حق تعالی می شود. برای نمونه، حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در باب اهمیت ذکر می فرماید: «و اذکروا الله ذکراً خالصاً تحویا به أفضل الحیاة و تسلکوا به طریق النجاه» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۸، ص ۱۷)؛ خداوند را با خلوص یاد کنید که بهترین حیات و زندگی را پیدا می کنید و راه‌های نجات را می پیمایید. ایشان در این روایت، به خلوص نیت در ذکر اشاره کرده‌اند، اما سخنی از لزوم اجازه در ذکر نگفته‌اند.



اشکال دیگر دیدگاه اقطاب صوفیه درباره ذکر، تأکید آنان بر حضور صورت خود به هنگام ذکر گفتن است. اقطاب تأکید دارند که مریدان صورت آنان را به هنگام ذکر الهی و عبادت و نماز، در نظر آورند، و حال آنکه چنین امری شرک و در تضاد با آموزه‌های توحیدی شریعت است. در روایات، به توجه کامل قلب به خدا در نماز سفارش شده است. حضرت رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: «وَأَقْبِلْ عَلَى اللَّهِ بِجَمِيعِ الْقَلْبِ وَبِوَجْهِكَ حَتَّى يُقْبِلَ اللَّهُ عَلَيْكَ» (منسوب به علی بن موسی الرضا، ۱۴۰۶ق، ص ۱۰۲).

در روایتی دیگر، سفارش شده است که در رکوع نماز چنین دعا بخوانیم:

«اللَّهُمَّ لَكَ رَخَعْتُ وَ لَكَ أَسْلَمْتُ وَ بَكَ أَمَنْتُ وَ عَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَ أَنْتَ رَبِّي خَشَعْتُ لَكَ قَلْبِي وَ سَمِعِي وَ بَصَرِي وَ سَمِعِي وَ بَصَرِي وَ بَشَرِي وَ لَحْمِي وَ دَمِي وَ مَخِي وَ عَظَامِي وَ عَصَبِي وَ مَا أَقْلَتَهُ قَدَمَايَ غَيْرَ مُسْتَكْبِفٍ وَ لَا مُسْتَكْبِرٍ وَ لَا مُسْتَخْبِرٍ»  
(کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۳۱۹)؛

خداوندا، برای تو رکوع کردم، و تسلیم تو شدم، و به تو ایمان آوردم، و بر تو توکل نمودم، و تو پروردگار منی. گوش و چشم و مو و پوست و گوشت و خون و مغز و پی و استخوان‌های من و هر آنچه قدم‌هایم بر روی خود برداشته (تمام اعضا و جوارح من) برای تو فروتن است، درحالی‌که نه عار دارد، و نه متکبر است و نه خسته و نه ملول.

در روایات اسلامی، از نماز خواندن در مکانی که روبه‌روی نمازگزار عکس باشد، نهی شده است. حال بر چه اساسی اقطاب صوفیه گفته‌اند: مریدان باید به هنگام نماز خواندن صورت قطب را در ذهن خود حاضر سازند؟ محمد بن مسلم می‌گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم: اگر تصاویری در برابرم باشد، می‌توانم رو به آن نماز بخوانم؟ آن حضرت گفتند: «نه، روی آن تصاویر جامه‌ای بیفکن. اگر تصاویر در سمت راست یا چپ و یا پشت سر و یا زیر پا و یا در بالای سرت باشد، اشکالی ندارد؛ اما اگر در سمت قبله باشد، در آن صورت، روی آن را با لباسی بیوشان و سپس نماز بخوان» (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۲۲۶).

شهید مطهری درباره تصور صورت قطب در نماز می‌گوید:

آنچه مراد صوفیه (بعضی از آنها) در باب در نظر گرفتن صورت مرشد در نماز گفته‌اند یا کشیش‌ها اقرار به گناه‌ها [را] در حضور کشیش لازم شمرده‌اند، شرک است. ما گریه بر حسین علیه السلام را در عین اینکه عبادت می‌دانیم، در نماز جایز نمی‌شماریم (مطهری، ۱۳۸۹، ج ۸، ص ۱۸۴).

## ۲-۱-۳. اطاعت محض از قطب

از نگاه اقطاب طریقت‌های صوفیه، مرید باید در برابر اوامر و دستورات شیخ خود، مانند میت در دست غسل باشد. کاشفی درباره آنچه بر مرید واجب است، می‌گوید: «اول آنکه چون دست به دست پیر دهد، خود را مرده سازد و دست اختیار از همه چیزها کوتاه کند» (کاشفی، ۱۳۵۰، ص ۷۸).

باخرزی نیز درباره وظیفه مرید می‌گوید: باید «کالمیت بین یدی الغسال باشد که او را در نفس خود هیچ تبدیری و ارادتی نبود و هرچه شیخ در حق او خواهد، او آن را از نفس خود دفع نکند» (باخرزی، ۱۳۸۳، ص ۸۵).

شیخ‌نهر و کسنزانی، فرزند مؤسس طریقت «قادریه کسنزانی» نیز می‌گوید:

مرید در بین دستان شیخش، بهمانند مرده‌ای در دست غسل می‌باشد و شیخ او را آن گونه که خواهد پاک می‌گرداند، و یا بهمانند خاکی است که تسلیم تام و در تحت اقدام شیخ‌اش می‌باشد. حضرت امام عبدالقادر گیلانی - قدس الله سره العظیم - می‌فرماید: «من اراد الصلاح فلیصبر أرضاً تحت اقدام الشیوخ» (کسزوانی حسینی، ۱۳۹۰، ص ۴۷).

به گفته کیوان قزوینی، قطب می‌گوید: «خلاصه فروع دین اطاعت من است در هر آنچه گویم و خواهیم، خواه مطابق قانون دین باشد و خواه نباشد، که کسی حق اعتراض بر من ندارد» (قزوینی، بی تا، ص ۴۱۰).

بنابراین از نگاه طریقت‌های صوفیه، مریدان باید در انجام دستورات اقطاب خود، مطیع محض باشند و در انجام آن دستورات هیچ گونه اعتراضی نکنند. متصوفه در جهت لزوم چنین اطاعتی از قطب، به ماجرای حضرت موسی علیه السلام و حضرت خضر علیه السلام استناد کرده‌اند. صاحب عوارف المعارف می‌گوید:

اگر مرید چیزی از امور شیخ را نفهمد، شایسته است که ماجرای حضرت موسی علیه السلام و خضر علیه السلام را به یاد آورد که چگونه موسی علیه السلام کارهای خضر علیه السلام را انکار می‌کرد، اما زمانی که حضرت موسی علیه السلام از سر آن کار باخبر شد، از انکار خود برگشت. پس مرید نباید به‌خاطر کم بودن علم خویش، آنچه را از شیخ خود می‌بیند، انکار کند؛ زیرا هر کار شیخ حکمتی دارد (سهروردی، ۱۴۲۷ق، ج ۲، ص ۴۵۳).

قطب طریقت «گنابادیه» نیز در توجیه این نوع رابطه بین مرید و مراد، به ماجرای حضرت موسی علیه السلام و خضر علیه السلام اشاره کرده است (گنابادی، ۱۳۸۰، ص ۱۵۶).

### نقد و بررسی

اطاعت محض و مطلق تنها از معصومان علیهم السلام واجب است؛ چنان‌که خداوند در آیه ۵۹ سوره نساء، در کنار فرمان به اطاعت از خود، اطاعت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام را به‌طور مطلق واجب کرده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ». مراد از «اولی الامر» ائمه اطهار علیهم السلام هستند. حال با این وجود، اقطاب صوفیه بر چه اساسی حکم به اطاعت محض از خود کرده‌اند، درحالی‌که هیچ دلیلی بر معصوم بودن آنها وجود ندارد؟ استناد اقطاب صوفیه به ماجرای حضرت موسی علیه السلام و خضر علیه السلام پذیرفتنی نیست؛ زیرا حضرت موسی علیه السلام و خضر علیه السلام از پیامبران الهی و معصوم بوده‌اند.

بنابراین اطاعت محض از اقطاب، درحالی‌که معصوم از گناه نیستند، جایز نیست. اگر اقطاب مرتکب اشتباه و گناه شوند، در آن صورت اطاعت محض از آنها موجب گمراهی است. برای مثال، اقطابی که طرفدار حکومت طاغوت هستند، چگونه می‌توانند راهبر سلوکی دیگران باشند؟ سلطان حسین تابنده، سی و هفتمین قطب سلسله گنابادی درباره دیدگاه ماسلطان محمد گنابادی درخصوص جنبش مشروطه ایران می‌گوید:

موقعی که از آن جناب درباره مشروطیت و استبداد سؤال شد، فرمود: ما یک نفر زارع دهاتی درویش‌یم و نمی‌دانیم مشروطیت یا استبداد چه معنا دارد. ما به این چیزها کاری نداریم و مطیع امر دولت می‌باشیم، خواه مشروطه باشد و خواه مستبد (تابنده، ۱۳۸۴، ص ۱۴۵).

با توجه به این تصریح ماسلطان محمد، از نظر او اهمیتی نداشته که حکومت طاغوتی باشد یا خیر؛ در هر صورت باید طرفدار و مطیع حکومت بود، هرچند طاغوتی باشد، و حال آنکه در شریعت اسلامی، از حمایت حکومت طاغوتی نهی

شده است. خداوند در قرآن می‌فرماید: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا» (نساء: ۶۰).

صدرالمتألهین در باب نکوهش اطاعت بدون تعقل برخی، از اقطاب صوفیه می‌نویسد:

پیرو یکی از هم‌نوعان خود گشته‌اند که ولایت خداوند و قرب و منزلت داشتن نزد او را مدعی است و خود را از ابدال مقرب و او تاد واصل می‌شمارد. اینان از او سخنانی بی‌معنا شنیده... چنین گمان می‌کنند که اخباری الهی و اسرار ربانی به گوش‌شان می‌خورد. از این‌رو فراگیری علم و عرفان را وا گذاشته و کسب و عمل به مقتضای قرآن و حدیث را رها نموده‌اند، مشاعر و وسایل شناخت را که خداوند بر آنان ارزانی داشته، در راه هدایت به کار نگرفته‌اند (صدرالمتألهین، ۱۳۸۱، ص ۵).

## ۲-۱-۴. شریعت‌گریزی قطب

از عبارات برخی اقطاب صوفیه چنین استفاده می‌شود که از دیدگاه آنان، شریعت ظاهر و پوسته دین، و حقیقت باطن دین است. آنان معتقدند: با رسیدن به حقیقت، دیگر نیازی به شریعت نیست. بنابراین زمانی که سالک به مرحله یقین برسد، تکلیف از وی ساقط می‌شود. ملاعلی گنابادی می‌گوید: «پس از یقین، عبودیت نیست، ربوبیت است؛ تکلیف نیست، لذت و شکر است» (گنابادی، ۱۳۵۱، ص ۱۸۵).

با توجه به این عبارات، قطب صوفیه مقام باطنی خود را در مرتبه‌ای فراتر از شریعت می‌داند؛ به این معنا که شریعت از او ساقط شده و از این‌رو ممکن است گاهی رفتار او مطابق شریعت نباشد. به گفته کیوان قزوینی، قطب می‌گوید:

من در عقاید خودم و اخلاق و کارهای دینی و دنیوی خودم، آزادم و معاف از قانون‌ام، لازم نیست که تابع آن قانونی باشم که به مریدانم تکلیف کرده‌ام و نه تابع مطلق قانون باشم؛ زیرا قانون در حدود است و برای هر شخص محدود است. من که برتر و بیرون از حدودم، قانون هر چه باشد بر من حکم‌فرما و مسلط نیست (قزوینی، بی تا، ص ۴۱۱).

در کتاب *نفحات الانس*، شیخ روزبهان مصری از استاد شیخ نجم‌الدین کبری نقل کرده که وی گفته است: «قبیل لی مرارا اترک الصلاة! فانک لا تحتاج الیها. فقلت: یا رب، انی لا اطبق ذلک، کلفنی شیئاً آخر!» (جامی، ۱۸۵۸، ص ۴۸۰)؛ مکرر به من گفته شد: نماز را ترک کن که تو احتیاجی به آن نداری. گفتم: خدایا، من طاقت آن را ندارم، تکلیف دیگری بگو.

## نقد و بررسی

دیدگاه سقوط تکلیف پس از رسیدن به حقیقت، باطل است. شریعت در هیچ مرحله‌ای از سلوک ساقط نمی‌شود. پیامبر اکرم ﷺ و ائمه اطهار ﷺ تا آخرین لحظه عمر مبارک خود مقید به انجام شریعت بودند. امیرالمؤمنین ﷺ در محراب عبادت به شهادت رسیدند. امام حسین ﷺ نیز در وسط معرکه جنگ، نماز ظهر را در اول وقت به جماعت خواندند. آیا امیرالمؤمنین ﷺ و امام حسین ﷺ به چنین مقامی نرسیده بودند؟

بنابراین شریعت و حقیقت جدای از یکدیگر نیستند، بلکه ظاهر و باطن دین هستند. امام خمینی ﷺ درباره عدم جدایی ظاهر و باطن شریعت می‌گوید: «بدون تلبس به لباس ظاهر شریعت، راه به باطن نتوان پیدا کرد. پس در ترک ظاهر، ابطال ظاهر و باطن شرایع است، و این از تلبیسات شیطان جن و انس است» (موسوی خمینی، ۱۳۷۰، ص ۲۹۱).

صدرالمتألهین درباره اعتقاد برخی اقطاب صوفیه می‌گوید:

برخی از اینان گمان می‌کنند که به دلیل جایگاه و مقامی که نزد خدا دارند، همراهی معاصی، آنان را از راه خدا باز نمی‌دارد، درحالی‌که چنین شخص‌احق، سفیه و زندقی نمی‌داند که با این کلام مزخرف که نتیجه‌ای جز فروزان کردن آتش عذاب ندارد، نفس بی‌قابلیت خود را بالاتر از جایگاه انبیاء برده است (صدرالمتألهین، ۱۳۸۱، ص ۹).

برخی از خود صوفیه نیز به حقیقت جدایی‌ناپذیر بودن شریعت از طریقت اذعان کرده‌اند. هجویری می‌گوید:  
گروهی از ملاحده - لعنهم الله - تعلق بدین طریقت خطیر کردند و گفتند: خدمت چندان باید که بنده ولی شود. چون ولی شد، خدمت برخاست. و این ضلالت است و هیچ مقام نیست اندر راه حق، و هیچ رکن از ارکان خدمت برنخیزد (هجویری، ۱۳۷۵، ص ۲۷۵).

یعنی در هیچ مرحله‌ای از مراحل سلوک، هیچ تکلیفی ساقط نمی‌شود.

جنید بغدادی درباره تصوف و عرفان می‌گوید:

این راه کسی رود که کتاب خدای - عز و جل - بر دست راست گرفته باشد و سنت مصطفی - علیه السلام - بر دست چپ گرفته و به روشنایی این دو شمع می‌رود، تا نه در مغاک شبهت افتد و نه در ظلمت بدعت (عطار نیشابوری، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۸).

قطب سی و هفتم طریقت «گنابادیه»، برخلاف اعتقاد جدش ملاعلی گنابادی، پیروانش را به رعایت آداب شریعت سفارش نموده، می‌گوید: «فقرا باید کاملاً رعایت آداب شرع مطهر را نموده و در رفتار و گفتار خود از دستورات شارع مقدس و ائمه هدی علیهم‌السلام تخلفی نکنند» (تابنده، ۱۳۷۷، ص ۷۱۲).

بنابراین ادعای سقوط شریعت به خاطر رسیدن به مرتبه بالایی از سلوک، باطل و از انحرافات اقطاب صوفیه است.

## ۲-۱-۵. دستور سجده بر قطب

از جمله آدابی که اقطاب صوفیه بر آن تأکید دارند، سجده کردن در برابر آنان است. اقطاب صوفیه بر اساس شأن و منزلت بالایی که برای خود قائل‌اند، به مریدان خود اجازه می‌دهند که در برابر آنان سجده کنند. برای نمونه، مریدان شاه‌نعمت‌الله ولی، مؤسس طریقت نعمت‌اللہیه، وقتی او را می‌دیدند، در برابر او به حالت سجده روی زمین می‌افتادند. صاحب کتاب الضوء الامع درباره این عمل مریدان شاه‌نعمت‌الله ولی می‌گوید: «إذا رأوه خروا بأجمعهم، حتی تصل وجوههم الی الارض، ثم رفعوا رؤوسهم و قاموا بین یدیه و هم منکسون» (سخاوی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۰۲): هنگامی که او را می‌دیدند، روی زمین می‌افتادند تا صورتشان به زمین می‌رسید، سپس سرهای خود را بلند می‌کردند و در حال تعظیم در برابر او می‌ایستادند.

از جمله آداب تشرف به طریقت «گنابادیه»، سجده کردن در برابر قطب سلسله است. کیوان قزوینی درباره

چگونگی تشرف خود به این طریقت، در زمان قطبیت ملاسلطان محمد گنابادی می‌نویسد:

یک لبره انگلیسی خریدم و انگشتر یاقوت طلا و دستمال ابریشمی دولا و جوز مخروطی و یک من نبات بعد از غسل بردم، دیدم ملاسلطان محمد خلوت کرد. همه بیرون رفتند، پرده را هم انداختند. یک نفر ماند. او آمد پهلوی من ایستاد، گفت: عبا را ببنداز. انداختم... گفت: رو به ملاسلطان به زمین بیفت و سجده کن. کردم و بلند شدم. گفت: باز سجده کن. کردم (قزوینی، بی‌تا، ص ۲۰۱).

در فضای مجازی نیز فیلمی از سجده کردن مریدان طریقت «گنابادی» در برابر قطب این طریقت، نورعلی تابنده، منتشر شده است. همچنین فیلمی از سجده کردن مریدان پاکستانی طریقت «نقشبندیه» در برابر قطب این طریقت، در فضای مجازی منتشر شده است. بنابراین یکی از آداب مریدان در حضور برخی اقطاب، سجده کردن در برابر آنان است.

### نقد و بررسی

سجده در برابر قطب جایز نیست. توضیح آنکه سجده یا بر چیزی است یا به سوی چیزی و یا برای کسی. مورد اول و دوم، یعنی سجده بر چیزی یا به سوی کسی، در صورتی که خدا اجازه داده باشد، در حقیقت سجده برای خداست. برای مثال، سجده بر مهر امام حسین علیه السلام که وهابیت بر آن ایراد می‌گیرند، سجده بر خاک سیدالشهداء علیه السلام و به اجازه خدا و برای خداست؛ زیرا در روایات به این کار سفارش شده است. و یا مانند سجده به سوی کعبه که به فرمان خدا و برای خداست. و اگر در این دو مورد، خدا به آن دستور نداده باشد - مانند اینکه در نماز بر چیزی که جایز نیست سجده کند و یا به سوی غیر کعبه در نماز واجب سجده کند، در آن صورت چنین سجده‌ای شرک نیست، اما باطل است.

در مورد سوم، یعنی سجده برای کسی باشد، در این صورت، اگر به نیت پرستش و عبادت باشد، چنین سجده‌ای برای غیر خداوند شرک و ممنوع است؛ زیرا پرستش تنها شایسته خداوند است که خالق و مالک همه چیز است. خداوند در قرآن می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (بقره: ۲۱).

در آیه دیگری می‌فرماید: «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي» (طه: ۱۴). همچنین می‌فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَ اسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ» (فصلت: ۳۷). و اگر سجده به جهت تعظیم و احترام باشد، در این صورت اگر با اجازه و دستور خدا باشد، در حقیقت سجده برای خدا و جایز است؛ مانند سجده ملائکه در برابر حضرت آدم علیه السلام که سجده به سوی آدم و به فرمان خدا بود. بنابراین سجده ملائکه برای خدا بود، و اگر بدون اجازه حق تعالی باشد، جایز نیست. برای مثال، جایز نیست زن در برابر شوهرش چنین سجده‌ای کند.

در روایتی امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «أَنَّ قَوْمًا آتَوْا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا رَأَيْنَا أَنَا سَجَدُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: لَوْ أَمَرْتُ أَحَدًا أَنْ يَسْجُدَ لِأَحَدٍ لَأَمَرْتُ الْمَرْأَةَ أَنْ تَسْجُدَ لِزَوْجِهَا» (کینی، ۱۴۰۷ق، ج ۵ ص ۵۰۸)؛ گروهی نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: ای پیامبر خدا، ما مردمی را دیدیم که برخی از آنان بر برخی دیگر سجده می‌کردند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: اگر [قرار بود] به کسی دستور دهم به دیگری سجده کند، قطعاً به زن دستور می‌دادم به شوهرش سجده کند.

از جمله «لو امرت» استفاده می‌شود که سجده زن در برابر شوهرش جایز نیست.

با توجه به این مقدمه می‌گوییم: سجده در برابر اقطاب طریقت‌های صوفیه، اگر با هدف پرستش است، چنین سجده‌ای شرک و ممنوع است؛ زیرا سجده مختص خداست. و اگر سجده در برابر قطب به خاطر تعظیم و احترام اوست، باز هم چنین سجده‌ای جایز نیست؛ زیرا دلیلی بر جواز آن در آیات و روایات وجود ندارد.

ممکن است در توجیه سجده بر قطب - چنان که به گفته کیوان قزوینی، ملاسلطان محمد گنابادی به آن تصریح کرده - گفته شود: «باید در حضور اقطاب نور خدا را دید و بی اختیار افتاد» (قزوینی، بی تا، ص ۲۰۲). بنابراین سجده بر قطب، در حقیقت سجده به نور خداوند است.

این سخن نمی تواند دلیلی بر جواز سجده بر قطب باشد، وگرنه پیامبر اکرم ﷺ و ائمه اطهار ﷺ سزاوارتر به این امر بودند، درحالی که پیامبر اکرم ﷺ از سجده در برابر خود نهی کرده و اجازه نداده اند. در روایتی امام صادق ﷺ می فرماید: «رسول خدا ﷺ روزی با یاران خود نشسته بودند که شتری از کنارشان گذشت. شتر آمد تا اینکه گردنش را به زمین زد. شخصی گفت: یا رسول الله، آیا این شتر در برابر شما سجده کرد؟ پس ما سزاوارتر به انجام این کار هستیم. حضرت گفتند: خیر، بلکه خدا را سجده کنید! (حر عاملی، ۱۴۰۹ ق، ج ۶ ص ۳۸۵).

## ۲-۲. مقامات خاص

برخی از اقطاب طریقت های صوفیه مدعی مقامات و جایگاه والایی برای خودشان شده اند، و یا میردانشان مقامات خاصی برای آنها ادعا کرده اند. خلاصه درباره برخی اقطاب اموری بیان شده که با معارف اسلامی سازگار نیست. در اینجا به چند نمونه اشاره می شود:

### ۱-۲-۲. حضور یافتن در معراج

عبدالقادر گیلانی، قطب و مؤسس طریقت «قادریه»، سخنان عجیبی دارد که نشان می دهد وی مقام و منزلت بالایی برای خود قائل بوده است. برای نمونه، ادعای رفتن به معراج کرده است. وی می گوید:

آنگاه که جدم در شب مرصاد معراج کرد و به سدره المنتهی رسید، جبرئیل امین ﷺ عقب ماند و گفت: ای محمد، هرگاه به قدر انگلستان نزدیک شوم، آتش می گیرم. خدای تعالی روح مرا در آن مقام پیش او فرستاد تا مگر از سید الأنام - علیه و علی آله السلام - استفاده کنم. من به حضور او مشرف شده و نعمت بزرگ وراثت و خلافت را نیکو داشتم. آنجا که حضور رساندم، منزلت براق را دیدم، تا اینکه جدم رسول الله ﷺ بر من سوار شد و عنان من در دست او بود، تا اینکه به مقام قاب قوسین یا کمتر رسید. به من گفت: ای فرزندم و ای نور چشمم، این قدم من بر گردن تو قرار گرفته و قدم های تو بر گردن همه اولیای خدای تعالی قرار می گیرد (قادری اربلی، بی تا، ص ۸).

## نقد و بررسی

ادعای رفتن عبدالقادر به معراج، قابل پذیرش نیست؛ زیرا اولاً، اگر چنین چیزی صحت می داشت، در روایات مطرح می شد، و حال آنکه در هیچ آیه و روایتی چنین مطلبی نیامده است. ثانیاً، با وجود شأن و منزلت دوازده امام معصوم ﷺ نزد طریقت های صوفیه، چگونه عبدالقادر گیلانی ادعای رفتن به معراج کرده، و حال آنکه چنین سخنی درباره دوازده امام ﷺ بیان نشده است. علامه امینی پس از نقل برخی کرامات و وقایع منسوب به عبدالقادر گیلانی، از جمله ماجرای همراه شدن وی با پیامبر اکرم ﷺ در معراج، این سخنان را غلو درباره جایگاه و مقام شیخ عبدالقادر گیلانی دانسته، چنین می نویسد:

هذه نماذج من أوهاام جاء بها الغلو في مناقب الشيخ عبدالقادر الجيلاني، و نحن لو ذهبنا لتجمع ما عزوه الي الشيخ من الكرامات و إن شئت قلت: من الخرافات. مما لا يوافق العقل، و لا يوافق عليه المنطق، و لا يساعده الشرع الاسلامي الأقدس، و لا يدعم بحجة، و لاتصدق البرهنة لأريناك موسوعة ضخمة تبعتك الي الضحك تارة و الي البكاء أخرى (اميني، ۱۹۷۷، ج ۱۱، ص ۱۷۴)؛

اینها نمونه‌هایی از اوهامی است که درباره مناقب شیخ عبدالقادر گیلانی غلو شده است. اگر ما کرامات، یا بگو خرافاتی را که درباره عبدالقادر بیان شده، از آنچه موافق عقل و منطق و مورد تأیید شرع مقدس نیست و حجت و برهانی ندارد، جمع کنیم، دائرةالمعارف بزرگی خواهد شد که گاهی شما را می‌خندانند و گاهی می‌گریانند.

## ۲-۲. برترین فرد پس از رسول اکرم ﷺ

نور علی تابنده، قطب سی و نهم طریقت صوفیه «گنابادیه»، ادعای شأن و منزلت بالایی درباره خودش دارد. فیلم‌های مختلفی از سخنرانی‌های وی ضبط شده و اکنون موجود است. در یکی از سخنانش که در فضای مجازی منتشر شده، پیامبر گرامی ﷺ را برترین شخص در بین بزرگان، و خود را برترین فرد پس از پیامبر اکرم ﷺ معرفی می‌کند. مجذوب علیشاه در این فیلم چنین می‌گوید:

خداوند در بین کرات به کره زمین محبت بیشتری داشت و از همه بهتر بود؛ چون پیامبران را فرستاده. در کره زمین هم بهترین جایش، ایران خودمان است. در بین بزرگان هم بهترین‌شان پیغمبر خودمان است. در بین امت پیامبر، بهترین‌شان ماها هستیم. در بین ماها بهترین‌شان آخوند کاخکی گناباد هستند. بهترین گنابادی‌ها همین کاخکی‌ها هستند. بهترین کاخکی‌ها، اهل منزل من هستند. بهترین اهل منزل من هم خود من هستم.

## نقد و بررسی

این سخنان مجذوب علیشاه مخالف باورهای عرفای اسلامی است؛ زیرا جایگاه والای امیرالمؤمنین ﷺ پس از پیامبر اکرم ﷺ بر مسلمانان و عرفای اسلامی پوشیده نیست؛ چنان‌که بیشتر طریقت‌های صوفیه نسب خود را به آن حضرت می‌رسانند. با این حال، چگونه نورعلی تابنده که خود را شیعه و پیرو ائمه اطهار ﷺ نیز می‌داند، خودش و اهل خانه‌اش را برتر از امیرالمؤمنین ﷺ و خاندان عصمت و طهارت ﷺ دانسته است.

همچنین این‌گونه سخن گفتن درباره مقام و جایگاه خود، مخالف با آیات و روایات درباره مذمت ممتاز دانستن خود بر دیگران است. در قرآن کریم، بهره‌مندی از آخرت برای کسانی بیان شده است که اهل برتری‌جویی نیستند: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (قصص: ۸۳)؛ آن سرای [پر ارزش] آخرت را برای کسانی قرار می‌دهیم که در زمین هیچ برتری و تسلط و هیچ فساد را نمی‌خواهند؛ و سرانجام [نیک] برای پرهیزگاران است.

از امیرالمؤمنین ﷺ روایت شده است: «کسی که بخواهد بند کفش‌اش را بالاتر از بند کفش دیگری باشد، چنین کسی اراده علو و برتری‌جویی دارد» (عروسی حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۱۴۴).

### ۳-۲-۲. علت حفظ و بقای دنیا

نورعلیشاه ثانی، جانشین مؤسس طریقت «گنابادیه»، در پاسخ شخصی که پس از انجام مراسم تشرف به تصوف، از جایگاه وی پرسش نمود، خود را علت بقای دنیا معرفی کرد.

ناشرالاسلام گنابادی ماجرای تشرف اجباری شخصی به نام محمد ذبیحی به تصوف گنابادی را این گونه بیان می‌کند: مرحوم کربلایی محمد ذبیحی - که ساکن خیبری بود - نقل کرد: وقتی مرا با تهدید به بیدخت برده و گفتند: باید صوفی شوی، من با اکره به آقای نورعلیشاه گفتم: من خدمت شما آمدم که واصل شوم. او دستور غسل و خریدن سکه و انگشتر و نبات و پارچه‌ای سفید را داد. پس از طی مراسم به من گفت: شما اکنون صوفی شده‌اید. به نورعلیشاه گفتم: اکنون باید چه عقیده‌ای درباره شما داشته باشم؟ گفت: سنگ آسیاب را دیده‌ای؟ یک آهنی وسط آن قرار دارد که سنگ گرد آن می‌چرخد. آن آهن را قطب می‌نامند و همان طور که اگر آن آهن نباشد آسیاب خراب می‌شود، اگر من نیز نباشم دنیا خراب می‌گردد (مدنی، ۱۳۷۶، ص ۱۷۷).

### نقد و بررسی

در روایات بیان شده است که امکان ندارد زمین خالی از حجت خدا باشد. بنابراین بر اساس روایات اسلامی، همواره انسان کامل و شخصی معصوم بر روی زمین وجود دارد، وگرنه چنانچه زمین از وجود چنین شخصی خالی شود، با اهل خود نابود می‌شود. راوی می‌گوید: «سألت أبا الحسن الرضا علیه السلام فقلت: تخلو الارض من حجة؟ فقال: لو خلت من حجة طرفة عين لساخت بأهلها» (صدوق، ۱۳۹۵ق، ص ۲۰۴).

بنابراین بقا و حفظ عالم در حقیقت از مقامات ویژه حجت الله، یعنی انسان کامل و ائمه معصوم علیهم السلام است. با این حال، نورعلیشاه ثانی، قطب طریقت «گنابادیه»، بی‌هیچ سند و دلیلی ادعای چنین مقامی را درباره خودش مطرح کرده است.

### نتیجه گیری

مقام و منزلتی که اقطاب طریقت‌های صوفیه در جهت هدایت باطنی جست‌وجوگران حقیقت و معنویت، مدعی آن هستند، بی‌اساس و مخالف با آموزه‌های کلام و عرفان اسلامی است؛ زیرا برخی از آنچه اقطاب طریقت‌های صوفیه ادعا دارند؛ مانند اینکه خود را دارای مقام ولایت دانسته، اطاعت محض از همه دستورات خود را بی‌هیچ گونه تفکر و تعقلی واجب می‌دانند. این دعاوی هیچ دلیل و سندی در آیات و روایات ندارند. این مقامات ویژه انسان کامل و معصومان علیهم السلام است.

برخی دیگر از دعاوی آنان، مانند فراتر دانستن خود از قانون شریعت و جایز دانستن سجده در برابر خود و نیز سفارش به حضور صورت خود در ذهن مریدان به هنگام ذکر و عبادت، همگی مخالف با شریعت اسلامی است و حتی امامان معصوم علیهم السلام چنین اموری را درباره خود نگفته و جایز ندانسته‌اند. بنابراین اقطاب طریقت‌های صوفیه در ادعای خود کاذب‌اند و این مدعیان کاذب نمی‌توانند از ساکنان الهی الله در جهت رسیدن به مقصودشان دستگیری کنند.



## منابع

- نهج البلاغه (۱۴۱۴ق). قم: هجرت.
- آریا، غلامعلی (۱۳۶۵). *طریقه چشتیه در هند و پاکستان و خدمات پیروان این فرقه به فرهنگ اسلامی و ایرانی*. تهران: زوار.
- امینی، عبدالحسین (۱۹۷۷). *الغدير فی الكتاب و السنة و الأدب*. چ چهارم. بیروت: دار الکتب العربی.
- باخزری، یحیی بن احمد (۱۳۸۳). *اوراد الاحباب و فصوص الأدب*. چ دوم. تهران: دانشگاه تهران.
- بستانی، فؤاد افراهم (۱۳۷۵). *فرهنگ ابجدی (عربی - فارسی)*. ترجمه رضا مهیار. تهران: اسلامی.
- تابنده، سلطان حسین (۱۳۸۴). *نایفه علم و عرفان در قرن چهاردهم*. تهران: حقیقت.
- تابنده، علی (۱۳۷۷). *خورشید تابنده*. تهران: حقیقت.
- جامی، عبدالرحمان (۱۸۵۸). *نفحات الأنس*. تصحیح ویلیام ناسولیس، مولوی غلام عیسی، مولوی عبدالحمید. کلکته: مطبعه لیس.
- جذبی اصفهانی، هبه‌الله (۱۳۸۱). *رساله باب ولایت و راه هدایت*. چ چهارم. تهران: حقیقت.
- جرجانی، علی بن محمد (۱۴۱۱ق). *التعريفات*. قاهره: دارالکتب المصری.
- جمعی از نویسندگان (۱۳۸۰). *یادنامه صالح*. به مناسبت یکصدمین سال تولد حاج شیخ محمدحسن بیچاره بیدختی (صالح علیشاه). گردآوری و تدوین هیأت تحریریه کتابخانه صالح. تهران: حقیقت.
- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق). *وسائل الشیعه*. تحقیق مؤسسه آل‌البتیت. قم: مؤسسه آل‌البتیت.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۳-۱۳۷۳). *لغت‌نامه دهخدا*. تهران: روزنه.
- دهلوی، عبدالله (بی‌تا). *مکاتیب شریفه حضرت شاه‌غلام‌علی دهلوی*. استانبول: مکتبه ایشیق.
- راز شیرازی، ابوالقاسم حسینی شریفی ذهبی. *قوائم الانوار و طوابع الاسرار*. نسخه سنگی. تبریز: بی‌نا.
- سخاوی، محمد بن عبدالرحمن (بی‌تا). *النوء الالامع لأهل القرن التاسع*. بیروت: دار مکتبه الحیاة.
- سهروردی، شهاب‌الدین (۱۴۲۷ق). *عوارف المعارف*. تصحیح احمد عبدالرحیم السائح و توفیق علی وهبه. قاهره: مکتبه الثقافة الدینیة.
- شهیدی، سیدجعفر (۱۳۷۳). *شرح مثنوی*. تهران: علمی و فرهنگی.
- شیروانی، زین‌العابدین (۱۳۳۹). *ریاض السیاحه*. تهران: کتاب‌فروشی سعدی.
- صدرالمتألهین (۱۳۸۱). *کسر اصنام الجاهلیه*. تصحیح محسن جهانگیری. تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدر.
- صدوق، محمد بن علی (۱۳۹۵ق). *کمال‌الدین و تمام‌النعمة*. تصحیح علی‌اکبر غفاری. چ دوم. تهران: اسلامیة.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۷ق). *تهذیب الأحکام*. تحقیق حسن موسوی خراسان. تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه (۱۴۱۵ق). *تفسیر نورالتقلین*. تصحیح سیدهاشم رسولی محلاتی. چ چهارم. قم: اسماعیلیان.
- عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۴۰۵ق). *تذکره الأولیاء*. تصحیح رینولد آلین نیکلسون. لیدن: مطبعه لیدن.
- عمید، حسن (۱۳۸۹). *فرهنگ فارسی عمید*. تهران: راه رشد.
- فاروقی سرهندی، بدرالدین احمد (بی‌تا). *مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی سرهندی*. بی‌جا: بی‌نا.
- قادر اربلی، عبدالقادر (بی‌تا). *تفریح الخاطر فی مناقب شیخ عبدالقادر اسکندریه*. بی‌نا.
- قزوینی، کیوان (بی‌تا). *رازگشا، بهین‌سخن و استوار*. به اهتمام محمود عباسی. بی‌جا: بی‌نا.
- کاشفی، حسین بن علی (۱۳۵۰). *فتوت‌نامه سلطانی*. به اهتمام محمدجعفر محجوب. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

- کسنزانی حسینی، شمس‌الدین محمدنهر و (۱۳۹۰). *آراستگی به آداب اسلامی در طریقت کسنزانی*. ترجمه حمید مستغان. سندیج: مترجم کی‌منش، عباس (۱۳۶۶). *پرتو عرفان (شرح اصطلاحات عرفانی کلیات شمس)*. تهران: سعدی.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق). *الکافی*. تصحیح علی‌اکبر غفاری و محمد آخوندی. چ چهارم. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- گنابادی، محمدحسن صالح علیشاه (۱۳۷۶). *پند صالح*. چ هفتم. تهران: حقیقت.
- گنابادی، ملاسلطان محمد (۱۳۸۰). *ولایت‌نامه*. تهران: حقیقت.
- گنابادی، ملاعلی نورعلیشاه ثانی (۱۳۵۱). *صالحیه*. چ سوم. اردبیل: چاپخانه آیدا.
- مجدالاشرف، سیدجلال‌الدین محمد شریفی حسینی (۱۳۲۲). *تحفة الوجود*، نسخه سنگی.
- مدنی، محمد (۱۳۷۶). *در خانقاه بیدخت چه می‌گذرد؟* تهران: مؤلف.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۹). *یادداشت‌های استاد مطهری*. تهران: صدرا.
- منسوب به علی بن موسی الرضاؑ (۱۴۰۶ق). *الفقه المنسوب الی الإمام الرضاؑ*. تحقیق مؤسسه آل‌البیتؑ. مشهد: مؤسسه آل‌البیتؑ.
- موسوی خمینی، سیدروح‌الله (۱۳۷۰). *آداب الصلاة*. چ هفتم. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینیؑ.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۴۸). *البیع*. نجف اشرف: مطبعة الاداب.
- مولوی بلخی، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۴). *دیوان کبیر شمس*. تهران: طلایه.
- نراقی، ملاحمد (۱۳۷۵). *عوائد الایام*. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- هجویری، ابوالحسن علی (۱۳۷۵). *کشف‌المحجوب*. تصحیح والتین ژوکوفسکی و آکسی یویچ. چ چهارم. تهران: طهوری.